اجوبة المسائل المرعشية
آیت‌الله العظمی سیدحسین طباطبایی بروجردی

به کوشش: عبدالحسین طالعی *

مقدمه

۱. این رسالهٔ کم برگ و پربار، شامل پاسخ‌های آیت‌الله العظمی سیدحسین طباطبایی بروجردی ﷺ (۱۳۴۰ش) به آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی ﷺ در باب شش نص ـ آیه و حدیث ـ است که برای نخستین بار به صورت حروفی انتشار می‌یابد. مبنای آن اصل دست‌خط آیت‌الله بروجردی است که ضمن صدها نامهٔ ارزشمند دیگر در کتاب *نامه‌های ناموران* منتشر شده بود (ص ۱۴۷ تا ۱۵۰ آن کتاب). کتاب یادشده گزیده‌ای است از نامه‌هایی که بزرگان به خدمت مرحوم آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی فرستاده‌اند و بسیاری از آن‌ها نکات مهمی در بر دارند.

پیش از این بخش‌هایی محدود از این مجموعه نفیس به صورت حروفی انتشار یافته، مانند مکاتیب شیخ آقابزرگ تهرانی، دکتر حسین‌علی محفوظ، سید عبدالحسین شرف‌الدین و میرزا محمد تهرانی عسکری.

۲. این رساله را آیت‌الله بروجردی ظاهراً در دورهٔ میانسالی نوشته، به دلیل آن‌که معظم له در سال‌های آخر به دلیل رعشه دست، کمتر به خط خود می‌نوشته‌اند.

از متن رساله برمی‌آید که پاسخی به پرسش‌های آیت‌الله العظمی مرعشی بوده که متأسفانه به آن نامه و اصل آن پرسش‌ها دست نیافته‌ایم. لذا درونمایهٔ آن نامه را باید به قرینهٔ پاسخ‌ها به دست آوریم.

* عضو هیئت علمی دانشگاه قم، دانشجوی دوره دکتری واحد علوم و تحقیقات.

۳. بر این اساس، مفصّل‌ترین جواب، مربوط است به حلّ مشکل حدیث اول، یعنی روایت یونس بن ظبیان از امام صادق علیه‌السلام که جناب خزاز قمی در *کفایة الاثر* (تحقیق سید عبداللطیف کوه‌کمری، قم: بیدار، ۱۴۰۱ ق) ص ۲۵۵ به بعد آورده است. البته حدیث را پیش از او ابن‌عقده به سند دیگر روایت کرده (*فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام من کتاب ابن‌عقدة* ص ۱۶۴ ح ۱۶۱). ولی به سند خزاز را حلی در *مختصر البصائر* (ص ۲۷۹ ح ۳۵۴) آورده و به کتاب ابن‌بطریق نسبت داده است.

در هر حال محدّثان به نقل از *کفایة الاثر* در دیگر جوامع روائی و منابع تفسیر مأثور آورده‌اند مانند:

محدّث بحرانی در: *غایة المرام* باب ۱۳ حدیث ۷۰؛ *تفسیر البرهان* ج ۴ ص ۶۸۴ ذیل آیه ۷۵ سوره ص؛ *الانصاف فی النص علی الائمة الاشراف* ص ۴۶۵ ح ۳۵؛ *بهجة النظر فی اثبات الوصایة والامامة للائمة الاثنی عشر* ص ۹۰ فصل ۱۰؛

شیخ عبدالله بحرانی در: *عوالم* مجلد نصوص، ص ۲۷۸ ح ۱۶ (با توضیح برخی از عبارات)؛

شیخ حرّ عاملی در: *اثبات الهداة* ج ۲ ص ۵۶۱ ح ۵۸۴؛ *وسائل الشیعة* ج ۲۴ ص ۶۹، ج ۲۸ ص ۳۴۶ (از چاپ بیست جلدی: ج ۱۶ ص ۲۹۴ و ج ۱۸ ص ۵۶۲)؛ *الفصول المهمة فی اصول الائمة* ج ۱ ص ۲۴۴ باب ۴۳ ح ۲۳۵؛

علامه مجلسی در: *بحارالانوار* ج ۳ ص ۲۸۷، ج ۶۳ ص ۲۶، ج ۷۰ ص ۲۵، ج ۳۶ ص ۴۰۳ (با توضیح و تبیین مفصل علامه مجلسی)؛

محدّث نوری در خاتمه *مستدرک* ج ۹ ص ۲۴۴ ذیل ترجمه یونس بن ظبیان (شماره ۱۰۲۲۱) متن حدیث را با این توضیح می‌آورد: «فیه من الدلالة علی علوّ مقام یونس ما لا یخفی علی الناقد» و در ص ۲۴۷ پس از نقل خبر به طور کامل می‌نویسد: «تأمّل فی هذا الخبر الذي رواه الأجلّاء وما فیه من جلالة قدر یونس.»[1]

۴. متن حدیث شامل چهار بخش است: بخش اول حقایقی در مورد توحید و نفی تشبیه از حضرت باری‌تعالی است. بخش دوم به نوعی روش شناخت حقایق را نشان می‌دهد

۱. استخراج این موارد به کمک لوح فشرده جامع الاحادیث نور نسخه ۳/۵ انجام شد. سپاس‌گزاری از دست‌اندرکاران تهیه و تدوین این لوح فشرده، کمترین کاری است که در جهت حمایت از این تلاش خداپسندانه می‌توان کرد. از دیگر دوستان اهل قلم می‌خواهم که هر جا از این لوح یا دیگر لوح‌های فشرده بهره می‌گیرند، تلاش مجاهدان خاموش میدان نشر تراث حدیث را ارج نهند که شکر خالق در گرو تشکر از مخلوق است.

(و بیشتر بحث‌ها درباره همین بخش است). بخش سوم منبع اصلی علم صحیح را بیان می‌دارد که امامان معصوم علیهم‌السلام هستند. در این بخش نام مقدس دوازده امام به روشنی بیان شده‌اند و محدّث خزاز به همین دلیل آن را در شمار احادیث نصوص آورده است. بخش چهارم اشاره‌ای است به این مطلب که امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به همین پرسش که فرد دیگری (عبدالله بن سعد یا سعید) مطرح کرده نکات دیگری فرموده‌اند که در این جا امام علیه‌السلام به توان معنوی بالای یونس بن ظبیان اشاره می‌کند و به او توصیه می‌فرماید که آن را از نااهلان پوشیده بدارد. در نقل دیگر از حدیث، امام علیه‌السلام به آیهٔ ﴿فاسئلوا اهل الذکر إن کنتم لا تعلمون﴾ (نحل، ٤٣) نیز اشاره می‌کند. بر همین اساس این حدیث در منابع تفسیر مأثور مانند *تفسیر برهان*، *نور الثقلین*، *کنز الدقائق* و مانند آن‌ها نیز آمده است

حدیث دوم ـ چنان‌که از محتوای جوابیه برمی‌آید ـ در باب اسماء و صفات الهی است.

پاسخ سوم ظاهراً به آیهٔ شریفهٔ ﴿إنّ الظنّ لا یغني من الحق شیئا﴾ برمی‌گردد.

پاسخ چهارم ظاهراً به این مبحث مربوط می‌شود که آیا ارادهٔ گناه را می‌توان گناه دانست یا نه.

پاسخ پنجم به حدیث مدینة العلم و بر مبنای آن بحث انسداد باب علم می‌پردازد.

پاسخ ششم به مبحث ربا اختصاص دارد.

۵. نکات مهمی در این مکاتبه می‌توان یافت، از جمله:

نخستین نکته‌ای که در این پاسخ‌ها جلب نظر می‌کند، پی‌گیری دانشورانهٔ آیت‌الله مرعشی است که در سنین جوانی فرصت بهره‌وری از استادش آیت‌الله بروجردی را مغتنم می‌شمارد. و با طرح سؤال به صورت مکتوب، این فرصت را در اختیار آیندگان نیز قرار می‌دهد. چه خوب است که این درس را ما نیز فرا گیریم و چنین باقیات صالحاتی از خود بر جای نهیم.

نکتهٔ دوم، ژرف‌بینی و حوصلهٔ آیت‌الله بروجردی است که با وجود اشتغالات دیگر، پاسخی موجز و مفید می‌نگارد.

نکته سوم این‌که مرحوم آیت‌الله بروجردی به محض یافتن نکات شگفت در حدیث یونس بن ظبیان ـ که دیگران مانند علامه مجلسی نیز با آن برخورد کرده بودند ـ حکم به ضعف یا وضع آن نمی‌کند و با یک بررسی سندی شتاب‌زده در مورد حدیث قضاوت نمی‌کند؛ بلکه اولاً آن را دارای شائبهٔ تشابه می‌داند، ثانیاً توضیحات خود را احتمالی و نه قطعی می‌خواند (و دو بار بر این احتمالی بودن نظرات خود تأکید می‌کند)، و سرانجام علم آن را به اهل بیت علیهم‌السلام برمی‌گرداند.

و: چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

همین شیوهٔ برخورد را در پاسخ دوم ـ توضیح حدیثی در مبحث مهم و دشوار اسماء و صفات الهی ـ می بینیم.

این گونه روش‌مندی علمی که ضمناً تقوا و احتیاط شرعی آن زعیم عظیم را می‌رساند، باید درس‌آموز دانشجویان جوان باشد که دربارهٔ روایات، به سرعت نظر ندهند و جانب احتیاط را فرو ننهند. و بدانند که هر کلامی از ما صادر می‌شود، نه تنها در کارنامهٔ آخرتی ما ثبت می‌شود، بلکه به صورت مکتوب نیز برجای می‌ماند و در آینده بر اساس آن دربارهٔ گوینده قضاوت می‌شود؛ که به فرمودهٔ امیر کلام: «المرء مخبوء تحت لسانه».

۶. از فرصت استفاده می‌کنم و از فرهیختگان بزرگوار می‌خواهم که با توضیحات بیشتر خود در مورد این رساله، به تبیین آن کمک کنند.

روح بلند این دو عالم و دیگر عالمان دانشور و پارسای شیعی بر خوان احسان اهل بیت نور مهمان باد. و دعای خیر حضرت بقیة‌الله شامل حال تمام خوانندگان باد. آمین!

بسم الله الرحمن الرحيم

الجواب عن السؤال الأوّل

نقول: اولاً انّ امثال هذه الأخبار، عليها شوب التشابه؛ وليست مما يمكننا تفسيرها على وجه القطع ونسبة ذلک اليهم على سبيل الجزم، لكن نذكر شيئا على وجه الإحتمال.

ثم اقول: يمكن ان يقال انّ ابن ظبيان لما حكى له عليه السلام ما سمعه من مالک وغيره، من الكلمات الشنيعة الدالّة على التشبيه واستعظم عليه السلام، قبح صدور ذلک منهم؛ مع انه كان لهم خطر وشأن عند الناس، وكانوا يعظّمونهم باعتبار تعلّمهم الحديث والقياس والفقه مدّة عمرهم وتصدّيهم للفتيا والحكومة، وكان يصعب على الناس سماع خلاف اقوالهم؛ وكانوا يرون انّه لا طريق الى المعرفة الّا ما سلكوها من التعلّمات؛ وهى لا تؤدّى الى غير ما قالوه، اراد عليه السلام ان يبيّن انّ هنا طريقا الى المعرفة غير هذه الطرق التى سلكها هؤلاء وهي قد ترفع سالكها وقد تضعه وهذا هو طريق اولياء الله فهم قد اشغلوا في اول امرهم قلوبهم وجوارحهم بالعبادة، قلوبهم بالفكرة وجوارحهم بالأعمال الصالحة فإذا رسخ فيهم ذلک حصل فيهم بذلک خصوصاً بالفكرة التي هي عبادة القلب حبّ الله تعالى لأنّه يعلم انه خالقه ورازقه ووليّ نعمته اعطاه من غير استحقاق وانه الجميل الذى لا يشوبه ضدّه وانّه الخير المحض ومبدأ كل خير.

فإذا حصل له هذه المرتبة ورسخت فيه، صغرت الدنيا بل ومادون الله تعالى عنده وخرجت شهواتها من قلبه فيزول عن قلبه النكتة السوداء التى كانت فيه في بدء فطرته وعظمت النكتة البيضاء التي كانت فيه وانسدّ اذن قلبه التي كان ينفث فيها الشيطان وانفتح اذنه الأخرى التي كان ينفث فيها الملک.

و بالجملة انسدّت الأبواب التي كانت لقلبه الى العالم السفلى الظلماني وفتحت الأبواب التي تكون له الى العوالم العلوية. فاستضاء قلبه بهذا النور اللامع فيه وهو نور حبّ الله تعالى.

فإذا صار القلب كذلک وخلص من جنبته الظلمانية استعدّ بذلک لقبول الألطاف الإلهية فاسرعت اليه؛ لأنه هو الجواد المطلق والفيّاض الصرف وانّما كان يمنعه من إفاضة اللطف عليه عدم استعداد القلب له بسبب جنبته الدنيوية الظلمانية.

فإذا فرغ قلبه منها وزال المانع اسرع اليه ما هو مستعدّ له بذاته من اللطف الرباني؛ فلعلّ ما ذكرناه هو نكتة التعبير بالإسراع فتفطّن لها.

واما اللطف فيحتمل ان يكون المراد به ما هو مناط انكشاف الأشياء وحضورها عند العالم، قال تعالى: ﴿و هو اللطيف الخبير﴾. وهذا هو المناسب للمقام. ويحتمل ان يكون ما هو المراد من قوله تعالى: ﴿الله لطيف بعباده﴾.

فإذا لطف القلب بإفاضة الله تعالى صار الإنسان من أهل الفوائد تزيد عليه الإفاضات العلمية وتنكشف هذه الأُمور شيئا فشيئا ويتعالى امره مرتبة فمرتبة ويستلزم هذا حبه للإفاضة على غيره شيئا مما يفاض عليه على قدر استعداد الغير واقتضاء المصلحة؛ فصار يتكلّم بالحكمة لذلك.

فإذا صار ممّن يفاض عليه العلوم ويزيد شيئا فشيئا ويفيض على الغير منها ما اقتضته الحكمة والمصلحة ووقف موقف الإستفاضة من الله تعالى والإفاضة على خلقه صار صاحب فطنة.

يحتمل ان يراد بذلك تكامل رقيقة العقل التي هي من الرقائق الكامنة فيه ومرتبته فوق مرتبة القلب.

ويؤيّد هذا الإحتمال ما في حديث العقل وجنوده حيث جعل فيه الفطنة من صفات العقل.

فإذا تكامل فيه القلب والعقل صار يعمل ويجاهد في تكميل ما في ذاته من الرقائق التي هي فوقهما ممّا هو من عالم القدرة والأمر، فبعد تكاملها جميعا فيه، يعرف السماوات السبع أو العوالم العلوية السبعة او المراتب السبع لنفس الإنسان في تكامله أو الحجب السبع.

وبعد ذلك كلّه فإنّ هذا العبد لفي شكّ من صدور هذا الكلام بأجمعه منه عليه الصلاة والسلام من دون زيادة ولا نقيصة؛ ثمّ في شكّ من كون المراد به ما ذكرته على تقدير صحّة صدوره كذلك منه عليه السلام؛ ثمّ في تزلزل من صحّة بعض ما بنيت عليه ما ذكرته من المقدّمات. وانّما ذكرت هذا على سبيل الإحتمال قضاء لحقّ السائل.

والأولى ردّ علم ذلك اليهم عليهم السلام.

الجواب عن الثاني

في هذا الحديث ايضا شوب من التشابه، فما نذكره فيه انّما نذكره على سبيل الإحتمال لا الجزم. وفيه أربع فقرات: ثنتان منها في المعرفة وثنتان في العبادة.

اما الأولتان

فيحتمل أن يكون المراد بالأولى منهما انّ من زعم انّ ما يتوهّمه قلبه هو الله، فقد أشرك فإنّ القلب أنزل مرتبة من أن يدرك الواحد الحقيقي بوحدته. فما يتوهّمه هو، يكون لامحالة مركبا من اجزاء مختلفة. ووجوب وجود المركّب معناه وجوب وجود أجزائه، والقول بوجوب وجود المتعدّد هو الشرك.

وأمّا الثانية قوله فتحه فإنّ من لم يصل إدراكه الّا الى الإسم لفظيّاً كان أو وجوديّاً لم يعرف الله تعالى فإنّ الإسم محدث.

وأمّا الثالثة فإنّ الإسم إذا لوحظ بالإستقلال بحيث كان له هويّة غير المسمّى وعُبِدَ هو مع المسمّى، كان العابد قد عبد مع الله شيئاً آخر، فأشرك في العبادة.

وأمّا الرابعة فانّ من يكون بهذه المثابة يكون المعنى عنده مجهولاً والصفة معلومة يشير بها إليه فهو غائب عنه غير حاضر في عرفانه وهو قصور في المعرفة.

كيف يكون شيء أعرف منه وهو خالق السماوات والأرضين وما فيهنّ وما بينهنّ وفى كلّ ذرّة منها علمه وحكمته وقدرته ظاهرة غاية الظهور.

وكيف يكون غائبا عن النفس من تكون النفس بنفسه من بدائع صنعه.

الجواب عن الثالث

الظاهر أنّ ﴿من﴾ في قوله تعالى ﴿من الحق﴾ للبدلية وقوله تعالى ﴿شيئا﴾ مفعول مطلق لدلالته على المصدر أي شيئا من الإغناء.

قال ابن مالک:

وقد ينوب عنه ما عليه دل كجدّ كلّ الجدّ وافرح الجزل

فالمعنى: إنّ الظنّ لا يغني الظّانّ شيئا من الإغناء بدل ما كان يحقّ له تحصيله من العلم، أو بدل ما هو الثابت في الواقع.

الجواب عن الرابع

الأقوى عدم الشمول، فأنّ مدلولها هو أنّ الطغيان على الله تعالى بتلک المرتبة ـ وهي مرتبة إرادة ـ ما هو عصيان له تعالى مغتفرا إمّا لعدم وصوله حداً يستحقّ به العقوبة أو لأنّ انصرافه عن العمل بما همّ به مكفّر له.

وعلى الوجهين لا تشمل الطغيان الذي وصل إلى منتهى درجته بإيجاده العمل بما يعتقد كونه محرما.

وبالجملة فالعزم على فعل ما يعتقد تحريمه مع عدم كونه محرماً في الواقع على حدّ العزم على فعل ما يعتقد تحريمه مع كونه محرما من حيث مرتبة الطغيان وفعله على حدّ فعله في الطغيان ومرتبته ومرتبة قبحه العقلى. وليس فعل هذا كالعزم على ذلک حتى يستدلّ بهذه الأخبار على العفو عنه كما صدر من صاحب الإشارات على ما ببالي.

الجواب عن الخامس

الذي حصلتموه رابعاً ثانيا وفي عبارة السؤال وهم كعدده فإنّ مدينة العلم في أذهان المسلمين باعتبار الحديث الدائر هو رسول الله صلى الله عليه وآله، وبابها عليّ عليه السلام ثمّ اولاده المعصومون عليهم السلام.

ولا معنى للسؤال عن انسداد ذاك. وإن أردتم انسداد باب العلم، فالجواب أنّ الأُمور مختلفة، فباب العلم مفتوح بالنسبة إلى بعضها ومنسدّ في بعض.

الجواب عن السادس

أنه يمكن الجمع بأنّ المذموم هو استحلال الربوا بما هو في صورة البيع عرفاً مع عدم كونه بيعاً شرعيّاً لعدم القصد إليه أو لفقد سائر الشروط. وغير المذموم هو التوصّل إلى فائدة الربوا بما هو بيع حقيقة.

ففي الأوّل يكون مصداقا للربوا حقيقة وسماه بيعاً واستحل به ما هو ربوا. وفي الثاني باع واشترى حقيقة وحصّل بهما فائدة الربوا من دون أن يكون مصداقاً له.

[الخاتمة]

بعد السلام والتحية اعتذر إلى جنابكم، فإنّي زمان وصول الأسئلة كنت مشتغلاً بكتابة شيء فتأخّر كتابة الجواب إلى أن فرغت منها. والمرجوّ من جنابكم العالي أن لا تنساني في أوقات التوجّه والدعاء.

والسلام عليكم ورحمة الله.

كتبه حسين الطباطبائي البروجردي

◆ ◆ ◆